

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سفرهای چهارگانه سلوک در سوره‌ی حمد

مروری از این سوره را عرض کردم. حال می‌خواهم یک نکته‌ی لطیف عرفانی بگویم.

در سیر و سلوک، چهار سفر برای سالکِ اِلَى اللَّهِ تعریف شده است که به آن سفرهای چهارگانه یا اَسْفَارِ اَرْبَعَه می‌گویند.^۱ سفر اوّل سیر «مِنَ الْخَلْقِ اِلَى الْحَقِّ»، سیر از خلق به سوی حقّ، سیر از مرزهای کَثْرَات و توجّه آنها، به سمت حقّ اوّل است. سالک در پایان سفر اوّل به مرزهای قلب و شهود حقّ اوّل با اسماء و صفات الهی در مظاهرش می‌رسد. یعنی سالک در پایان سفر اوّل، اسماء و صفات خدا را در مظاهر خدا می‌بیند.

سفر دوم سیر «مِنَ الْحَقِّ فِي مَظَاهِرِهِ اِلَى الْحَقِّ الْمَطْلُوقِ» است. در پایان سفر اوّل توانست خدا را در مظاهر ببیند. سفر دوم را از این‌جا شروع می‌کند، سیر از حق است در مظاهر حق، به سوی حقّ مطلق. سفر اوّل که در آن می‌خواهد از عالم کثرت بکند و بالا برود، سختی‌ها، رنج‌ها و مشقت‌هایی دارد. اما در سفر دوم سختی و رنج، به شیرینی و راحتی، و ترس و خوف، به اَمْن تبدیل می‌شود. در سفر دوم پرتگاه‌ها، خطرها و مواضع خطرناکی وجود دارد که فرد باید برای طیّ آن حتماً مورد هدایت و حمایت اولیای خدا باشد.

^۱. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: مهدی طیب، شراب طهور، ص ۴۲.

سفر سوم سیر «بِالْحَقِّ فِي الْحَقِّ» است. در سفر سوم توجه از بین می‌رود و فرد گم می‌شود. در سفر سوم سالک خودآگاهی ندارد؛ حل شده است. بدون این که خودش متوجه باشد و شعور و توجهی داشته باشد، خدا او را سیر می‌دهد. الهی به آنان که در تو گم‌مند. در حدیث داریم که: «أُولِيَّائِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي»^۲ اولیای من تحت قبه‌های من هستند؛ احدی جز من آنها را نمی‌شناسد.

سفر چهارم سیر «بِالْحَقِّ فِي الْخَلْقِ» است. در این مرحله سالک به پایین برمی‌گردد؛ با حق به عالم خلق، عالم کثرت برمی‌گردد. ابتدای این سفر ربوبیت و انتهای آن عبودیت است. این سفر مقامات بسیار فراوانی دارد؛ شاید بتوان گفت بی‌نهایت مقام دارد. این که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر ﷺ داریم، هر یک از پیغمبران ﷺ مظهر یکی از آن مقامات در سفر چهارمند. چون همه‌ی انبیا سفر چهارم را طی کرده‌اند. این صد و بیست و چهار هزار، کلیات مقامات است و الا مقامات بی‌نهایت است.

به عنوان آخرین نکته‌ی بحث در سوره‌ی حمد اسفار اربعه را به شما نشان می‌دهم. فرد بعد از تکبیره‌ی الاحرام، می‌خواهد سوره‌ی حمد را بخواند. اول می‌گوید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؛ اول استعاذه است که اشاره به سفر اول دارد؛ یعنی سیر «مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ». در سفر اول می‌خواهد از عالم کثرت، از توجه به کثرات و خلق فرار کند؛ چون کثرات مظاهر شیطان‌اند؛ و به

^۲. غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۲۵۶.

عالم توحید و مظاهر حقّ توجّه کند. به زبان هم که استعاده می‌کند و «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^۳ یا «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^۴ می‌گوید؛ این کلام باید خبر از حقیقت استعاده که در جان اوست بدهد؛ یعنی فرار کردن به سوی خدا. «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ»^۵؛ و الاّ لفظ که چیزی نیست. باید حقیقت استعاده به زبان جاری شود.

بعد سوره‌ی حمد را شروع می‌کند. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» تا «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» اشاره به سفر دوم است؛ سفر از حق به حق «سِيرٍ مِنَ الْحَقِّ فِي مَظَاهِرِهِ إِلَى الْحَقِّ الْمَطْلُوقِ». قبلاً گفتیم تسمیه از سِمَه می‌آید؛ «أَسْمُ نَفْسِي» من وجود خودم را به نشانی از نشان‌های الهی نشان‌دار می‌کنم. خود را مُتَّصِفٍ به صفات الله، مُتَّسِمٍ به سِمَاتِ الله می‌کنم. بعد از «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» تا «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، حرکت سالک در صفات حق تعالی است. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» مالکیت حقّ متعال که تجلّی می‌کند، عبد از خودش فانی می‌شود. سفر دوم که از «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع شد تا «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، حرکت در صفات خدای متعال است تا رسیدن به مقام فنای حق.

^۳ مجلسی، بحار، ج ۸۹، ص ۲۱۰ و حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۳۵.

^۴ مجلسی، بحار، ج ۸۲، ص ۳۵ و حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۳۵.

^۵ سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۰.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» اشاره به سفر «بِالْحَقِّ فِي الْحَقِّ» است. مالکیت حق متعال ظاهر نمی-شود مگر وقتی که عبد به مقام فنا برسد و از فعل و صفت و ذات خود فانی شود؛ فانی فی الله شود. وقتی فانی ذات او به حدّ نهایت رسید، عبودیت او به حدّ کمال و تمام می‌رسد و وقتی عبودیت او به حدّ کمال رسید، سیر او در حقّ مطلق جز به حقّ متعال نخواهد بود. چون فعل و صفت و ذاتی از سالک نمانده است؛ لذا سیر او سیر به حقّ مطلق در حقّ مطلق است؛ یعنی به حق، در حق سیر می‌کند. در انتهای سفر سوم سالک به فانی ذاتی در حقّ متعال می‌رسد.

سفر چهارم سیر «بِالْحَقِّ فِي الْخَلْقِ» است که برگشتن است به سوی عالم کثرت. این مرحله از سیر از «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» شروع می‌شود تا آخر سوره. اینجا بحث صراط و هدایت «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» و «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» و «ضَالِّينَ» است و شخص به عالم خلقت آمده است. این رجعت اختیاری سالک در عالم صغیر است. به بقاء بعد الفناء یا به مقام صحو بعد المحو می‌رسد. صحو یعنی هشیاری و محو حالت ناهشیاری و سُکر و مستی است. مستی از سرش می‌پرد و دوباره متوجه عالم کثرت می‌شود. اول از کثرت شروع کرد در پایان هم دوباره برمی‌گردد به کثرت. فرق آن چیست؟ در مرحله‌ی چهارم، با حفظ وحدت است. حالا با حق و با حفظ وحدت در کثرت سیر می‌کند. صراط مستقیم در این مرحله‌ی سفر محفوظ ماندن وحدت در کثرت است، به گونه‌ای که هیچ‌یک از این دو، بر دیگری غلبه نکند و هیچ‌یک از این دو زیر دیگری مخفی نماند؛ نه وحدت، نه کثرت. این حالت برای سالکانی حاصل می‌شود که ویژه هستند. بنا به نقل، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فرمودند: برادرم موسی بن عمران علیه السلام با یک چشم به عالم می نگرست، یک چشم او کور بود، با چشم چپ به عالم نگاه می کرد. برادر دیگرم عیسی علیه السلام چشم دیگرش کور بود، با چشم راست به عالم نگاه می کرد. اما من رسول الله با هر دو دیده به عالم نگاه می کنم. کسانی که در مقامات موسوی هستند، اشتغال آنها به جنبه های ظواهر عالم خیلی بیشتر است؛ یعنی ظهور فعلشان را در این عالم بیشتر می بینید. آنها که در مقامات عیسوی هستند، ظهور فعلیشان کم است؛ سیر حالاتشان بیشتر است. اما شخصی که اکمل کمل است و در مقامات محمدی صلی الله علیه و آله و سلم قرار دارد، حق هر دو مقام را ادا می کند. حق مقام توحید و حق عالم کثرت و فعل را به شایستگی ادا می کند. با توضیح مختصری که دادم و جا داشت وسیع تر صحبت کنم، دیدید که سوره ی حمد از استعاده تا آخر، هر چهار سفر سلوک را دارد.

امیدواریم خدای متعال به ما این توفیق دهد در سوره ی حمد این گونه، ولو یک بار در همه ی عمر، سیر کنیم. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

